

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا
ونبينا أبو القاسم محمد و على أهل بيته الطيبين
الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

راه شرع، راه عبور از نفس و رسیدن به مرتبه عبودیت است. در همه ادیان الهی مسئله به همین کیفیت است و تفاوتی نمی‌کند، منتهی از نقطه نظر کمال و از نقطه نظر مرتبه و جودی و سعه و جودی تفاوت می‌کند و همان طوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که إنما بعثت لاتمم مكارم الاخلاق^۱؛ من مبعوث شدم تا اینکه مراتب خلق و صفات ارزشمند و فطری آدمی را به بالاترین مرتبه برسانم.

در حالی که پیغمبران گذشته هم مبعوث به رسالت بودند و دین می‌آوردند، دین برای افراد خودشان می‌آوردند، اما این خصوصیت در رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله هست. دینی آورده و شریعتی آورده و راهی را باز کرده که این سیر و این حرکت در ادیان گذشته نبوده، آنها محدود بودند به این مراتب معرفت و لذا در حدیث داریم اگرچه در کتب شیعه نمی‌دانم که این حدیث وارد است یا نه، ولی حدیث هر چه باشد صحیح است و از اهل سنت می‌دانم که نقل شده که حضرت فرمود:

^۱ مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۲ و کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۱، ح ۳۶۴۷۲. برای تحقیق بیشتر پیرامون این روایت به کتاب شریف رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۲۱، تعلیقه مراجعه شود.

عُلَمَاءُ أُمَّتِي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، که علماء امت من مرتبه و مقامشان از انبیاء بنی اسرائیل بیشتر است. و این یک نکته‌ای است که ممکن است در نظر یک قدری بعید بنماید، که چطور یک نبی که دارای مقام وحی است مرتبه‌اش پایین‌تر از مرتبه یک عالمی باشد که آن به مرتبه وحی نرسیده و از امت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و از مسلمانان و متدینین به دین رسول خدا به حساب می‌آید، درحالی‌که پیغمبر مقام وحی دارد و به او وحی می‌شود.

البته این توضیح را بنده در کتاب افق وحی داده‌ام که خود وحی دارای مراتبی است و این‌طور نیست که وحی همیشه یک چیز باشد، حتی خوابی را که شما می‌بینید و در آن یک اشاره‌ای هست به یک مطلبی آن خواب وحی است، زنبور عسل که می‌رود به دنبال گل و به این کیفیت تهیه عسل می‌کند وحی است. در قرآن هم آمده **وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا لِلنَّحْلِ**، ۶۸ خدای متعال به زنبور عسل وحی فرستاد. وحی همان شعور باطن است برای درک راه صحیح و پیمودن آن؛ به

این می‌گویند وحی. آن شعور باطن وحی است که از طرف خدا می‌آید و انسان را به آن کاری را که باید بکند راهنمایی می‌کند و به آن کار نشان می‌دهد، آن را وحی می‌گویند.

فرض کنید که وقتی که انسان بر سر یک دو راهی گیر کرده و شک دارد که این عمل را انجام بدهد یا آن عمل، آن راه باطن می‌آید و به انسان نشان می‌دهد که باید آن عمل را در پیش بگیری و آن کار را انجام بدهی، و انسان می‌بیند که عجب! این مسئله درست بوده و در مقابلش هم این طرف است. در مقابلش هم آن شخصی که در راه نباشد و مسیرش مسیر صحیح نباشد آن چیزی که به ذهنش می‌آید، این طرف نمی‌آید آن طرف می‌آید، [می‌گویند برو] این کار را بکن.

بینید دو نفر هستند هر دو در یک جا هستند، هر دو در یک مکان هستند، هر دو در تحت یک تربیت هستند منتهی به واسطه اختلاف در سلیقه، اختلاف در افرادی که با آنها ارتباط دارند، دو طرز فکر برای آنها پیدا می‌شود. ما در طرز فکری که برای اینها پیدا می‌شود، از عملکرد خارجی آنها می‌فهمیم که این وضعیت چطور است و آن وضعیت چطور است، از نحوه جهت گیری آنها! فرض کنید که دو نفر هستند هر دو برای یک قضیه می‌خواهند رأی بیاورند و باید به آنها رأی داد، دو نفرند، سه نفرند، ده نفرند، هر چندتا هستند، شما نگاه می‌کنید می‌بینید که یکی می‌رود پشتیبانی از یک نفر را می‌کند و می‌گوید که باید که از این پشتیبانی کرد و به دنبال این رفت. آن یکی می‌گوید که نه باید از این پشتیبانی کرد. نفر سوم می‌گوید اصلاً از هیچکدام، نه این نه آن، به طور کلی هیچکدام. از کیفیت جهت گیری شما می‌فهمید این الان در چه افقی است و آن الان در چه افقی است، آن شخص سوم که می‌گوید نه آقا نه این نه آن هیچکدام، برای چه؟ هم این غلط است هم آن غلط، این در چه قضیه‌ای دور می‌زند.

لذا درباره خود افراد و کسانی که به دنبال کار خلاف می‌روند و عمل خلاف را انجام می‌دهند هم داریم که **إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمُ الْأَنْعَامَ**، ۱۲۱ شیاطین می‌آیند به طرفداران خودشان، به باند خودشان از آدمیزادها، از انسان، شیاطین انس، می‌آیند و وحی می‌فرستند. پس وحی حتماً این نیست که برای خدا باشد، هم وحی الهی داریم، که وحی است برای انبیاء؛ وحی است برای اولیاء؛ وحی است برای صالحین؛ وحی است برای زنبور عسل. در آیه قرآن داریم **وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ** النحل، ۶۸ خدا به زنبور عسل وحی می‌فرستد که برو این کار را بکن. این که زنبور عسل گل بد را نمی‌خورد؛ این که زنبور عسل جای بد نمی‌رود؛ این که زنبور عسل می‌رود بهترین را انتخاب می‌کند، این که زنبور عسل می‌آید و دارای این شکل و این کیفیت با این خصوصیات زندگی می‌کند و این نتیجه

و آثارش را ارائه می‌دهد، این‌ها را از منزل خاله‌اش که نیاورده، بله!؟ چه کسی به او گفته برو این کار را بکن؟ چه کسی به او گفته

برو خانه این طوری بساز؟ چه کسبیه او گفته برو پیش این گُلها؟ چه کسبیه او گفته فرض بکنید که در یک همچین فضایی، در یک همچین شعاعی بیا و یک همچین کاری انجام بده، چه کسبیه او گفته وقتی که می خواهی این شهد را بخوری همراه با او یک ماده آنتی بیوتیک هم تزریق کن که این ماده هیچ وقت خراب نشود، این ها را چه کسبیه او گفته است؟ این ها را خدا گفته است، خدا در فطرت او این مسئله را به ودیعه نهاده است.

این قضیه درباره گربه نیست، گربه یک چیز دیگر است، این مسئله راجع به شغال نیست، این مسئله راجع به پلنگ نیست، آنها حساب و کتاب خودشان را دارند، دفتر و دستک خودشان را دارند، این دفتر خودش را دارد، برنامه خودش را دارد. من یک وقتی یک فیلمی را تماشا می کردم که برایم فرستاده بودند از یک شکار، یک یوزپلنگ حیوانی را شکار کرده بود واقعاً عجیب بود من گفتم این وحی که خدا راجع به زنبور عسل هست این وحی راجع به همه حیوانات است، نه فقط راجع به زنبور عسل، اصلاً همه حیوانات در همه عالم وجود در معرض وحی پروردگار هستند، حتی جمادات در آن نحوه آثار خودشان این یوزپلنگ یک میمونی را شکار کرد و این میمون، میمون ماده بود، وقتی که این حیوان را گرفته بود، گلپوش را گرفته بود و آورده بود، بر اثر حالا شدت و ناراحتی میمون بچه اش را سقط می کند. وقتی که نگاه می کند به این وضع، یک مقداری کنار می ایستد و آن مادر را رها می کند، حالا مادر بچه را دیگر نشان نمی داد که مرده یا نمرده و چه شد، یوزپلنگ این بچه را برمی دارد و می آورد. ببینید یک حیوان وحشی که خودش می خواهد شکار کند، اصلاً کارش شکار کردن و خوردناست دیگر همین! این بچه را با خودش آورد، بچه هم زنده بود، آورد و با خودش و گذاشت روی شاخه درخت و با دست خودش همین طوری این را نگه می داشت که نیافتد.

گفتم ببینید یک حیوان درنده چطور با طبیعت و فطرت خودش نگاه می کند و اینمسئله را ملاحظه می کند، ولی ما آدمیان و انسان ها از این حیوان هم درنده تریم، شقاوت مان از این حیوان هم بیشتر است که انگار نه انگار نسبت به مسائل و قضایای اجتماعی مردم حساب و کتابی است، یعنی در پیش نیست، خیلی عجیب بود! عجیب! تکانهنده بود، از این صحنه ها خیلی زیاد است. این هم خودش وحی است. این کاری که الان دارد این حیوان درنده می کند با این حیوان، این خودش وحی است، خدا به او وحی می کند نکش! این الان مظلوم است، این الان بچه است، این الان گناهی ندارد، این الان معصوم است، خب حالا مادرش بالاخره زندگی کرده عمرش را گذرانده، می خواهی بگیری برو بگیرش و بکشش، چرا این را می خواهی بکشی، نگاه می کند و انجام نمی دهد می رود و او را نگه

می دارد.

این‌ها همه چیست؟ این‌ها همه وحی است. در تمام مسائل و قضایایی که برای انسان پیش می‌آید دو وحی به انسان می‌رسد؛ وحی اول، وحی الهی است این سمت برو، این کار را انجام بده، این جبهه را انتخاب کن، این رأی را بده، این حرف را بزن، این مسئله را مطرح کن، در این جا سکوت کن، حرف نزن، در این جا صحبت کن، در این جا فرض بکنید که فلان کار را انجام بده، این از این طرف. از آن طرف گروه شیطان هم بیکار نمی‌نشینند، اصلاً شیطان هم برای همین آمده دیگر! شیطان آمده که نگذارد انسان حرکت کند و به سمت کمال برود. البته به خاطر این که هرکسی به آن کمال دسترسی پیدا نکند، شیطان هم برای این آمده، این هم جنود خودش را و لشکر خودش را بسیج می‌کند، اولین لشکر تلفن زنگ می‌خورد، فلان کس گوشی را برمی‌دارد، می‌گوید: چطوری فلانی، حالت چطور است این یکی از جنود شیطان، حواس جمع باشدها این جزو شیطان است که دارد به تو تلفن می‌کند، حالت خوب است فلانی، عصری بیا آنجا، همه آنجا دور همدیگر هستیم تو هم بیا، جواب می‌دهد: که نه من نمی‌توانم بیایم شوهرم منزل است، می‌گوید: ول کن بابا، این حرف‌ها را، شوهرم! شوهرم! کشتی ما را با این حرف‌ها.

این چیست؟ شیطان است. در حالی که تو قول دادی، تو باید در منزل باشی، باید ببینی شرع به تو چه گفته است، اسلام به تو چه گفته است، می‌گوید ول کن بابا، کشتی خودت را در خانه، در این چهاردیواری و نمی‌دانم در و دیوار را نگاه می‌کنی، پوسیدی پاشو بیا و پاشو بیا! بعد می‌گویی که خب حالا ببینم چه می‌شود، حالا یک صحبتی بکنم. بله! بله! دارد لق می‌شود، دارد لق می‌شود و از آن طرف وحی می‌آید که چرا داری این کار را انجام می‌دهی؟ باید ببینی خدا در این جا برای تو چه تکلیفی تعیین کرده، طبق وظیفه باید بروی، این کار را همه مردم انجام می‌دهند، تو دیگر چرا مثل بقیه هستی؟ همین‌هایی که دارند در خیابان، البته خیلی‌ها هم انجام نمی‌دهند! نه این طور هم نیست، خیلی‌ها هم انجام نمی‌دهند، حساب و کتاب دارد، مسئله دارد، این طور نیست که انسان خیال بکند که همه این طور هستند.

بنده خودم با خیلی افراد صحبت کردم، مسیحی، یهودی، خارج از اسلام، زن، شوهر، می‌دیدم این‌ها مسائل اساسی، مسائل زندگی‌شان را بر پایه همان آموزه‌های اسلامی ما دارند انجام می‌دهند، کارهایی می‌کنند که ما شیعیان نمی‌کنیم، در زندگی خودشان، در رفت و آمد خودشان، در ارتباط خودشان کارهایی می‌کنند! و من می‌گفتم آفرین این دستوری که شما داری الان انجام می‌دهید این عین دستور اسلام است، می‌گوید: ا! عجب! پس ما شنیدیم در اسلام این کارها را می‌کنند، گفتم نه آقا آن‌ها

مسلمان نیستند آن‌ها کافرند، چه کسی که گفته این‌ها مسلمان هستند؟

این دو جهت با هم همین‌طور حرکت می‌کنند، خدا به واسطه ملائکه خودش یک وحی به انسان می‌کند، برو این کار را بکن، برو این را انجام بده و شیطان هم با آن جنود خودش و با آن لشکر خودش حمله می‌کنند. از این طرف ملائکه از آن طرف شیطان، این انسان بی‌چاره این وسط تا متوجه می‌شود، گوشی را می‌گذارد زمین، گوشی دوم به صدا درمی‌آید...

یک وقتی مرحوم پدرمان خدا رحمتشان کند ایشان داشتند آن منزلی که در طهران بود، دراحمدیه را می‌ساختند. من یادم است بچه بودم و این قضیه از همان زمان بچگی یادم است، من آن موقع پنج سالم بود، قشنگ در گوشم هست، که وقتی برق‌کار داشت می‌آمد برق را وصل می‌کرد. می‌گفت: آقا سیم تلفن را این‌جا می‌گذاریم، ایشان فرمودند: این منزل اصلاً سیم تلفن نمی‌خواهد! آقا یعنی چه مگر می‌شود؟ ایشان فرمودند: من اصلاً تلفن نمی‌خواهم در این منزل بیاورم که سیم تلفن داشته باشد. آن منزل در آن موقع که ساخته شد سیم تلفن نداشت، من الان می‌فهمم که در آن موقع ایشان درست می‌گفته، آن موقع حرفش درست بوده، توجه می‌کنید؟ همان موقع هم زندگی می‌گذشت، بی‌تلفنم زندگی می‌گذشت، مردم راحت‌تر بودند، گرفتاری کمتر بود.

یکی از لشکریان مهم، لشکر که چه عرض کنم، سپاه، ارتش، یک ارتش مهم شیطان در آن موقع تعطیل بود، نشسته بودند در خانه‌ها، نه توپخانه داشتند نه تانک داشتند نه زره‌پوش و موشک داشتند، تعطیل بود، چرا؟ وسیله نبود، سرباز وقتی تفنگ ندارد از خانه‌اش بیرون نمی‌آید، می‌گوید من بیایم بیرون بدون تفنگ با آن گاریچی سر کوجه چه فرقی می‌کنم؟ من در صورتی سرباز هستم که دستم تفنگ بدهند، تانک بدهند، توپ بدهند، وقتی که وسیله نباشد بین سرباز و بین غیر سرباز تفاوتی نیست، در آن موقع مسئله این‌طور بود، قضیه این‌طور بود. الان تغییر کرده، مطالب تغییر کرده، البته این یک قسم است، بحث من بحث دیگری دارم و از باب نمونه خواستم این مطلب را عرض کنم که چطور شیطان و جنود شیطان می‌آید.

خودم خدمت رفقا عرض کردم، من خودم موبایل دارم، دو تا هم دارم، سه تا هم دارم خودم نمی‌دانم چند تا دارم، این قدر دیگر کارت داریم که... شما اطلاع دارید من هنوز شماره موبایل خودم را نمی‌دانم، می‌شود یک همچنین چیزی در دنیا، یعنی اگر شما از من بپرسید آقای طهرانی شماره موبایلتان چند است می‌گویم نمی‌دانم، فقط ۹۱۲ را می‌دانم که اولش ۹۱۲ است، اصلاً فکرم را نیاوردم که بینم این چند است، هر کسی از من شماره می‌خواهد می‌گویم فلانی خودت شماره‌ات را با موبایلم

وقتی که شماره‌ام در موبایل افتاد می‌فهمی! بعضی‌ها خیال می‌کنند که دست‌شان می‌اندازیم و مسخره‌شان می‌کنیم، ولی خب والله نمی‌دانم. تلفن روی میز است، زنگ می‌زند حوصله این که نگاه کنم ندارم، می‌بینم کیست بر نمی‌دارم، آدم نگاه به حالش می‌کند، یک وقت حال دارد بر می‌دارد صحبت می‌کند، سلام و علیکم، یک وقت حال ندارد. ما فدای ارتباطات با دیگران نباید بشویم، هر کسی پرونده خودش را دارد، حال خودش را دارد، بله صحبت می‌کنند پیغام می‌گذارند بعداً آدم گوش می‌دهد و بعد سر وقت بلند می‌شود جواب می‌دهد یا نمی‌دهد.

انسان خودش را باید داشته باشد، زندگی خودش را باید داشته باشد و سعادت خودش را داشته باشد. مرحوم آقا رضوان الله علیه می‌فرمودند: وقتی شما وارد اتاق می‌شوید و می‌بینید که من حوصله حرف زدن ندارم به من سلام هم نکنید. ما گاهی از اوقات می‌شد که می‌رفتیم و با مرحوم آقا کار داشتیم، افراد بودند رفقا بودند، کار داشتند، کارشان را می‌خواستند به ما بگویند خب! واسطه ما بودیم، ما و برادران دیگر، وقتی که من تا یک نگاه می‌کردم می‌دیدم که نه! وقتش نیست، بر می‌گشتم و سلام هم نمی‌کردم. همان‌طور تا نگاه می‌کردم بر می‌گشتم، ایشان اگر خودش دلش می‌خواست می‌گفتند فلانی بیا تو، کاری داری چیزی داری بیا تو، اگر نمی‌گفتند می‌فهمیدیم که خب نه حدس‌مان درست بوده و جایش نبوده.

یک دفعه یکی از رفقا به من یک کاری داده بود که آقا ذکر ما تمام شده بروید به آقا بگویند که ذکرمان تمام شده، [ما هم گفتیم] بسیار خب، ما روز اول رفتیم دیدیم که ایشان حوصله ندارند صحبت‌هایمان را کردیم، گفتم در ضمن یکی از رفقا هم ذکر می‌خواهد، گفتند: حالا وقتش نیست، حالا نیم ساعت داشتند با من حرف می‌زنند! می‌گویند حالا وقتش نیست، ما آمدیم بیرون و رفتیم، شب تماس گرفت گفت آقا مطلب ما را سوال کردید، گفتم که إن شاء الله حالا فردا نگفتم که ...، فردا رفتیم دوباره پیش ایشان و تا آمدم بگویم گفت: هیس! بی‌چاره امروز این چه بدبختی آورده، شب دوباره تماس گرفت و گفتم که نتوانستم فرصت نشد، گفت بسیار خب!! یک بسیار خوبی گفت از هزارتا فحش بله ...، روز سوم رفتیم خدمت ایشان، وقتی وارد شدم از آن اول دیدم ایشان حوصله برای صحبت کردن ندارند، اصلاً آمدم بیرون دیگر نایستادیم که ببینیم که مطلب از چه قرار است، شب سوم دوباره تماس گرفت گفت که آقا این ذکر ما چه شد، گفتم که حالا عجله نکنید إن شاء الله می‌گویم، بعد دیگر صبرش تمام شد گفت: آخر آقا این رسمش است، ما سه روز است داریم به شما می‌گوییم، ما هم که خب بله، معمولاً یک چیزیمان می‌شود و آن موقع هم بیشتر، گفتیم خب باشه، حال و احوالی کنیم

گفتم: آقا

مسئله‌ای نیست حالا چند روز دیگر هم بگذرد، حالا شما یک هفته دیگر به فناء برس هیچ مشکلی پیش نمی‌آید، از نظر ملائکه و جبرئیل و این‌ها خیال نمی‌کنم مسئله‌ای پیش بیاید، از نظر خودتان نمی‌دانم که تا چه حد شما عجله دارید برای رسیدن به این فنا و اینها، ولی از نظر خدا خیال نمی‌کنم که هنوز آن عجله داشته باشد برای دیدن روی مبارک شما و وارد شدن در آن ... گفت: آخر این چه حرفی است که شما می‌زنید و شما دارید ما را دست می‌اندازید. گفتم نه آقا خیلی چیز نباشید و حالا جور می‌شود، درست می‌شود، و بعد هم اصلاً مرحوم آقا جوابش را ندادند، خلاصه او هم که بیچاره بنده خدا به آن کیفیت.

بله! توجه می‌کنید، خب حال نداشتند می‌گفتند: که آقا من نمی‌توانم، الان صحبت نمی‌کنم یا به ملاحظاتی چیز نمی‌کردند، چه دلیل دارد که انسان بخواهد دائماً وقتش را به این‌گونه مطالب و اینها بگذراند، درست؟

خب این جنود شیطان است که می‌آید و در قبال این می‌آید راه دیگری را نشان می‌دهد، حال دیگری را نشان می‌دهد، وضع دیگری را نشان می‌دهد. یا انسان یک چیزی را می‌شنود می‌گوید فلان کار را انجام بده، فلان مسئله باید انجام بشود، کسانی دیگر می‌آیند مطالب دیگری می‌گویند پیشنهاد می‌کنند بعد در نهایت می‌گویند خب کسی نفهمد برو انجام بده، ولی کسی نفهمد، برو انجام بده و کسی نفهمد یعنی چه؟ یعنی تمام، مسئله تمام، کسی نفهمد یعنی چه؟ مگر انسان با خدا هم رودربایستی دارد؟ مگر انسان با خدا هم موش و گربه بازی دارد؟ کسی نفهمد معنا ندارد، برو این کار را انجام بده، با این کار انجام دادن شما می‌بینید که باختید! تمام شد، شیطان شروع می‌کند به کف زدن، به به به! دیدید آدمم و بالاخره بر قوای ملائکه غلبه کردم و نگذاشتم این یک قدم برود جلو، دو قدم برود جلو، این قدم بردارد، مجرد پیدا بکند، درست؟

اما اگر انسان آمد و برخلاف آنچه را که شیطان می‌گوید [عمل بکند] و حرکت بکند شیطان آن موقع است که آه و ناله‌اش به آسمان می‌رود، ای وای شکست خوردم، در این ماموریتی که خودم بر عهده خودم گذاشتم که سلب توفیق از بندگان خداست در این ماموریت شکست خوردم، فریادش می‌رود بالا، ناله‌هایش می‌رود بالا، این مسئله مسئله وحی است. بنابراین این مرتبه را شما در نظر بگیرید، این مسئله را تا این که دیگر بروید به مراتب بالاتر و نفوذ وحی دقیق‌تر و مراتب آن رقیق‌تر و معانی لطیف‌تر و از آن طرف شیطان زحمتش بیشتر، نقشه‌اش بیشتر، دقتش بیشتر.

آدم می‌خواهد کاری انجام بدهد، مجلس می‌خواهد بگذارد، می‌خواهد یک کاری برای خدا

انجام

دهد و در فکرش هم این است که برای خدا باشد، ولی شیطان در این جا خودش را هم از دریچه راه خدا وارد می‌کند نه از دزدی و بالا رفتن از دیوار و شراب خوردن و قمار و امثال ذلک و این‌ها، از آنجا دیگر گذشته، حرف از این مطالب گذشته، اصلاً به فکر این شخص هم نمی‌آید از دیوار برود بالا، یا دزدی کند، پول‌ها را بالا بکشد و بگذارد برود و امثال ذلک و اینها، اصلاً به فکرش هم خطور نمی‌کند. شیطان هم اصلاً نمی‌آید یک هم‌چنین مسائلی در ذهن این بیاورد چون بیاورد هم بی‌فایده است.

شیطان وقتش را این قدر مثل من و شما بی‌خود نمی‌گذراند، وقت شیطان دقیق و حساب دارد، آن قدر شیطان دقیق است که هیچ کامپیوتری نمی‌تواند کاری که شیطان انجام می‌دهد و آن فرصتی که برای انجام دادن کارش به کار می‌گیرد بتواند محاسبه کند، تابحال در دنیا کامپیوتری نیامده که سرعت عمل شیطان را در استفاده بهینه از اوقاتش بخواهد در نظر بگیرد، از یک هزارم ثانیه هم برای شکار فرصتها دقیق‌تر و سریع‌تر عمل می‌کند. از یک هزارم ثانیه حتی سریع‌تر! لذا شیطان بیکار نیست، در کل شبانه روز شیطان به اندازه یک صدم ثانیه هم بیکار نیست.

حالا ما چقدر بیکاریم؟ ده ساعت، دوازده ساعت، تمام اوقاتی که داریم به این مسائل بی‌خود می‌گذرانیم همه به خاطر بیکاری ماست، همه به خاطر این است که متوجه نیستیم که این اوقاتی که دارد از دست می‌رود اولاً دیگر باز نمی‌گردد، دوم آن فرصتی که برای این وقت خدا قرارداد آن فرصت دیگر از دست رفت. بله! در وقت دیگر کار دیگر وقت خودش را دارد، آن حساب خودش را دارد، این فرصتی که مربوط به الان است، مربوط به ساعت فرض کنید که بیست دقیقه به یازده است، این فرصت برای الان است، یعنی برای یک همچنین وقتی است که برای یک همچنین مسئله‌ای آمده.

بعضی از دوستان این‌ها برای بنده تعریف می‌کردند که در بعضی از حالاتی که پیدا می‌کردند متوجه می‌شدند که از یک عوالمی عبور می‌کنند، یک مسائلی برای آنها روشن می‌شود و حل می‌شود ولی در یک نقطه در بعضی از مطالب، مطلب برایشان مبهم بوده و رد شدند و وقتی خواستند برگردند دیدند که نه، نمی‌شود به آن برگردند. چون مسائل دیگری برایشان مشخص شده، این مربوط می‌شود به آن زمانهایی که در آن زمانها به غفلت گذرانند، یعنی از این مطلب رد شده، ولی در این جا قضیه ناتمام مانده. چون در آن موقع به غفلت گذراندی آن صورت مسئله برایت مبهم است، حالا بعد چطور بشود، حل شود نشود و خلاصه بالاخره آن سعه وجودی رفت و می‌توانست که آن آمادگی برای یک سعه بالاتری پیدا کند و استعداد برای یک فعلیت دیگری برایش پیدا بشود ولی نشد، و آن از دست

رفت. توجه می‌کنید؟

لذا جناب مولانا می‌فرماید:

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق *** نیست فردا گفتن از شرط طریق

حالا فعلاً هستیم! ان‌شاءالله خدا این مجالس را پایدار بدارد! ان‌شاءالله مستمر است!
ان‌شاءالله حالا ماه رمضان هم می‌آید! حالا ان‌شاءالله نمی‌دانم مناسبت‌های دیگر هم هست! حالا
ان‌شاءالله، چرا به الان ما توجه نمی‌کنیم؟ چرا به ان‌شاءالله‌های بعد دائماً نگاه می‌کنیم؟ ان‌شاءالله ماه
رمضان، خب بله ماه رمضان که سر جایش، درست است! مناسبت‌های دیگر می‌آید سر جایش، این‌ها
همه به جای خود محفوظ، اما این مناسبتی که الان هست، این وضعیتی که الان هست، این یک وضعیتی
است که معلوم نیست که دیگر جایگزین داشته باشد و قطعاً هم جایگزین ندارد، لذا معیاری که ما
می‌توانیم داشته باشیم این است که مراتبی که برای ... البته مطلبی که می‌خواستم بگویم زیاد است
احتمالاً در صحبت‌هایم فردا اگر پیش آمد این قضیه را در آنجا ادامه می‌دهم.

مراتبی که برای افراد خداوند تعیین کرده است آن مراتب به نحوی است که حتی در میان
انبیاء گذشته هم آن مراتب نبوده است و این روایتی که داریم که علماء امتی افضل من انبیاء بنی‌اسرائیل،
روایت، روایت صحیح است و این مطلب را ما باید در نظر بگیریم، آن وحی که به انبیاء می‌شود آن
وحی چیست که یک شخص غیر نبی نمی‌تواند به آن مرتبه و به آن مرحله از معرفت برسد.

وحی عبارت است از باز شدن راه صواب و انکشاف باطل برای شخص، راه صواب، راه
حقیقت، راه معرفت، راه انکشاف حقایق عالم وجود، برای یک شخص باز بشود به نحوی که مطالبی
را درک بکند که دیگران نمی‌توانند درک بکنند و عاجزند از درک آنها و همین‌طور راه باطل شناخته
بشود و روشن بشود، راه شیطان روشن بشود، افکار شیطانی برای انسان روشن بشود و مطالب روشن
بشود، که آن راه خلاف را نرود و راه صحیح را برود، آن معرفت واقع را برای او به دست بیاورد و آن
معرفت در هر مرتبه‌ای که می‌خواهد باشد، این می‌شود وحی. خب اگر این‌طور باشد پس بنابراین چه
اشکالی دارد که وحی هم دارای مراتب مختلفی باشد.

یک وقت برای انسان وحی می‌شود و روشن می‌شود که پشت این منزل چه کسی ایستاده
خب این خودش وحی است، وحی روشن می‌شود برای انسان که در این قضیه مقصر چه کسی بوده
است؟ خب این خودش یک وحی است، قاضی به جای اینکه دو تا بینه بیاورد و چه بیاورد، اینها بیابند
شهادت بدهند قرائن را نگاه بکند، یک مرتبه به دل خودش رجوع می‌کند می‌فهمد که این مقصر است
و این مظلوم و بی‌گناه است، این خودش وحی است و ما نظایر این قضایا خیلی داشتیم. بزرگانی بودند،

اولیائی بودند، افرادی بودند از اهل معرفت که این‌ها در یک قضیه وقتی در مصدر کار قرار می‌گرفتند در یک زمان، می‌دیدند که ظاهر امر جور دیگری اقتضاء می‌کند. افراد ظاهر الصلاح می‌آیند راجع به یک قضیه حکم می‌کنند و این بر طبق آن می‌خواهد حکم کند و نظر بدهد و حکومت کند، قضاوت کند، یک مرتبه می‌بیند قلمش نمی‌چرخد، دستش نمی‌رود به اینکه این را امضاء کند، دلش نمی‌رود به این کار. باید یک قضیه‌ای، کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد، یک مطلبی باشد، توجه می‌کند! حالا یا با دو رکعت نماز، یا با توجه به هر کیفیتی، یک دفعه برایش منکشف می‌شود که همه اینها دارند به او دروغ می‌گویند، همه اینها زمینه‌سازی کردند، همه اینها چه کردند، مطلب به آن کیفیت است، بعد توسط یک کیفیت و یک حيله‌ای که کسی متوجه نشود خودش را به آن واقعیتی که هست می‌رساند، این چیست؟ خب این وحی است. مگر غیر از وحی است؟! مگر برای حضرت داود غیر از این پیش می‌آمد؟ حضرت داود نیاز به بینه نداشت، نیاز به شاهد نداشت، نیاز به حجت و دلیل نداشت، وقتی دو نفر می‌آمدند پیش او می‌گفت این برای تو است و این هم برای تو است بلند شو و برو، آی داد و بیداد برو پی کارت، بلند شو برو پی کارت.

یکی آمد پیش حضرت داود، گفت که گاو من صبح از طویله آمده بیرون ظاهرًا مولانا در مثنوی دارد رفته در منزل این، این هم دیده که نعمت آسمانی از خدا آمده در خانه باز و او هم گرفته گاو را کشته و حالا به او می‌گویم؛ می‌گوید دیدم گاو آمده و ما هم گرفتیم سرش را بریدیم و فعلًا در خانه است. حضرت داود رو کرد به شاکی و گفت: که ولش کن برو و کاری نداشته باش. گفت این حرف‌ها چیست که می‌زنی، داد و بیداد این هم شد حکومت، این هم شد پیغمبر، گاو من از طویله درآمده رفته این سرش را بریده می‌گویی ولش کن برو؟ گفت یک چیزی به تو می‌گویم ولش کن برو پول گاو را هم به او بده، این دیگر فریادش رفت بالا. این دیگر چه حکومتی است، این دیگر چه بساطی است، مالمان را بردند حالا می‌گویند پول هم به او بده. گفت یک چیزی به تو می‌گویم، پول خون یک آدم هم به او بده، دیگر این دیگر طاقتش چیز شد. گفت حالا که خودت خیلی اصرار می‌کنی دیگر دست خودت است ما نمی‌خواستیم کار به این جا برسد، حالا بلند شوید بیاییم با هم برویم، با هم بلند می‌شوند می‌روند کنار یک درخت، حضرت داود زیر درخت را می‌شکافد یک خنجر می‌بیند در آنجا نهفته است، درمی‌آورد به آن خنجر می‌گوید شهادت بده که چه اتفاق افتاده. خنجر شهادت می‌دهد که این مرد توسط این خنجر سر پدر این فرزند را، این شخص را بریده و در فلان جا دفن کرده و بعد آمده همه اموالش را برداشته. حضرت داود گفت: حالا همه اموال را باید برگردانی خودت هم اعدام می‌کنیم.

بسیار خب، این از کجا پیدا می‌شود؟ این وحی است، خب از اول به تو گفتم از گاو بگذر
کار به این جاها نکشد، خودت نخواستی، همین است قضیه. درست شد؟

می‌گویند در زمانی که امام زمان علیه‌السلام ظهور می‌کند حضرت دیگر نگاه نمی‌کند به قسم
و آیه و بینه و پشتک زدن‌های ماها، ماها در محکمه و دادگاه و غیر اینها فقط بلدیم پشتک بزیم. برای
من طرف نامه می‌نویسد که آقا فلان این‌طور کرد. نگاه می‌کنم از اول تا آخرش دروغ است، من اصلاً
نامه را پرت می‌کنم کنار، نشان می‌دهد از اول، از آن بسم الله که نوشته نشان می‌دهد که این بسم الله
دروغ است چه برسد تا آخر، توجه می‌کنید؟

وقتی امام زمان علیه‌السلام ظهور می‌کند نیازی به پشتک زدن‌های ما ندارد، تا می‌گوید
حضرت می‌گوید برای این است تو برو، تمام شد. لذا خیلی محکمه نیاز نیست، لذا وقتی که این‌طور
باشد کسی هم بلند نمی‌شود برود. تمام این محکمه‌هایی که شما می‌بینید الان در این جاها هست این
پرونده‌هایی که همه هست، اینها همه به خاطر دروغ‌هایی که ما داریم می‌گوییم، دروغ روی دروغ،
قاضی بیچاره پدرش بالا می‌شود این راست می‌گوید آن درست می‌گوید، او دروغ می‌گوید این راست
می‌گوید، بله؟ وقتی که این‌طور باشد، وقتی که طرف فهمید که حرف نزده؛ حضرت می‌گوید که آقا
بلند شو برای تو نیست. می‌گوید مگر مجبورم، مگر مجبورم دیگر بلند شوم بروم یک مالی را بگیرم
یک ظلمی را بکنم، یک کاری بکنم، همان نرفته پته‌مان روی آب است، مگر مجبوریم.

گاهی اوقات ما می‌رفتیم پیش مرحوم آقا یک کاری کرده بودیم، یک غلطی کرده بودیم، آقا
می‌گفتند خب این قضیه چیست؟ می‌گفتم ای داد بیداد حالا بیا درستش کن. تا می‌خواستیم شروع کنیم
توجیه کردن، می‌گفتند: می‌دانم! آقا می‌دانم برو مطلب بعدی!! خبر داریم می‌دانیم چه خبر است. خب
اگر این‌طور باشد آدم می‌داند پته‌اش روی آب است مگر مجبور است برود ملق بزند؟ مگر می‌تواند
دیگر برود خلاف بگوید؟ حالا در بعضی جاها هم به روی خودشان نمی‌آورند و یک خنده‌ای می‌کنند
که خودتی و می‌گذرانند مطلب را خلاصه به یک قسمی قضیه را ماسمالی می‌کنند و به قول خودشان
می‌گفتند ما خیلی چیزها رازیر سبیلی رد می‌کنیم. می‌فرمودند: ما خیلی چیزها رازیر سبیلی رد می‌کنیم،
اما این نیست که کلاغ‌ها برای ما خبر نیاورند. کلاغ‌ها خبر می‌آورند ما زیر سبیلرد می‌کنیم آن یک
مطلب دیگر است.

خب این معنا وحی است، این خودش یک وحی است. ولی خب مطلب به این جا که ختم
نمی‌شود، این وحی در امور ظاهر است، این قضیه چه اتفاق افتاده، پشت دیوار کیست؟ الان فلان حادثه

در آنجا به چه نحوه است؟ این‌ها همه نسبت به آن مراتب معرفتی که وحی می‌شود قطره به دریاست، این که مردم برای خودشان این قدر دارند چیز می‌کنند و یک نفر را پیدا می‌کنند حالا مثلا خبر بدهد که چه است کار تمام است دیگر؟ این یک قطره به دریاست نسبت به آن مراتب وحی که برای اولیاء خاص الهی پیدا می‌شود و هیچ است. در قرآن هم نشانه‌هایی دارد، آیاتی در این زمینه هست و این نیست که فقط در این نقطه خاص باشد.

بنابراین ما باید سعی و همت خود را به آن مرتبه معطوف کنیم، نه این که در این دنیا حالا این یک همچنین حالی دارد، این یک همچنین کشفی دارد، این یک همچنین مسئله‌ای به نظرش می‌رسد و تمام. اول معلوم نیست که راست باشد خیلی از این‌ها دروغ بوده، و دروغش هم ثابت شده و بر فرض هم اگر راست باشد ما هدف و مقصد خود را یک همچنین مراتبی قرار ندادیم که حالا بخواهیم به دنبال آن مسئله برویم. بلکه هدف رسیدن به مرتبه معرفت است و همان راه و طریقی که بزرگان تعیین کردند، البته عرض کردم که مطلب، مطلب ناتمام است انشاءالله اگر فرصت پیدا کردم در مجلس بعد این مسئله را ادامه می‌دهیم. راجع به این نامه‌هایی و سوالاتی که دوستان کردند یک مقداری صحبت کنیم که حمل بر عدم اهتمام و توجه هم نشده باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

سؤال: نوزاد تا چه سنی باید کنار والدین بخوابد؟

جواب: مطلب را بارها عرض کردم. ببینید این مسئله به حالات خود بچه و نوزاد برمی‌گردد. بچه نیاز به مادر دارد و کسی نمی‌تواند بچه را از مادر جدا کند تا زمانی که خود بچه این نیاز در او هست و این را پدر و مادر خودشان درک می‌کنند. باید بچه در کنار مادر باشد، و نباید او را جدا کرد، حالا چهار سال، پنج سال، سه سال، دو سال و این مسئله نیاز، یک مسئله مهمی است. خود انسان آرامش را در حالات بچه می‌فهمد، ناآرامی را می‌فهمد در این که بهتر می‌تواند احساس آرامش بکند و خواب بهتری داشته باشد. این مسئله خودش قابل درک هست. بله! روحیه بچه‌ها هم تفاوت می‌کند، یک بچه‌ای را با یک اسباب‌بازی هم می‌شود سرش را گرم کرد و بگیرد بخوابد و مشکلی پیش نمی‌آید ولی بچه دیگری به این نحو نیست. لذا بنده نمی‌توانم سنی برای این قضیه تعیین کنم و این قضیه این طور نیست و این مطلب هم در مسائل و مطالب شرعی این قضیه پیش می‌آید، یعنی فرض کنید که در یکی از مسائل مهمی که بنده می‌بینم خیلی از موارد به آن توجه نمی‌شود مسئله حج است.

مادری سؤال کرده که من الان بچه سه ساله دارم و این پیش مادر بزرگش هم می تواند بماند و مشکلی ندارد، آیا من حج باید بروم یا این که بمانم پیش بچه ام.

پاسخ بنده این است که اگر ماندن پیش یک مادر بزرگ فقط صرف ماندن به عنوان نان و آب دادن نیست، بلکه به عنوان احساس آرامش کردن است؛ اگر بچه پیش مادر بزرگش، پیش یکی از اقوام یا افراد آشنایان، به یک نحو باشد که هیچ احساس تنهایی نکند و در این مدت حتی مادر مادر هم نگوید و به دنبال مادر نگردد، اگر به این کیفیت است بله! اشکالی ندارد و حج واجب است و مادر باید به حج برود. ولی اگر احساس تنهایی می کند و دائماً سر او را می خواهند به یک نحوی گرم کنند نه خیر! جایز نیست و حج رفتن باطل است و اگر هم به حج برود دوباره باید برود و این حج او قبول نیست. و باید بچه را بزرگ کند به یک نحو و به یک حدی که دیگر احساس ناراحتی نکند و راحت باشد. حالا گاهی از اوقات یاد مادرش می کند مطلبی نیست، انسان بزرگ هم یاد می کند، اما اینکه فرض کنید که به دنبال بخواهد بگردد و دائماً بخواهند سرش را گرم کنند؛ نه این به این کیفیت صحیح نیست و من دیدم که بعضی ها فتوا دادند بر این که اگر بچه بتواند بماند و غذایش را بدهند، شیرش را بدهند این زن باید مکه برود ولیکن این حرام است و نایست که انجام بشود.

مرحوم آقا رضوان الله علیه برای پسر پنج سالگی را در نظر می گرفتند، می گفتند که تا پنج سال مادر نمی تواند به حج برود و ظاهراً برای دختر تا هفت سال. ولی بنده با توجه به صحبتی که با ایشان کرده بودم آنچه را که ملاک بود این جهت بود، خود سن نبود، سن خودش فی حد نفسه ملاک نبود، خود خصوصیت بچه است، یک بچه ای هست که مثلاً سرش به کار خودش است معمولاً پسر بچه ها کمتر به مادر تعلق دارند تا دختر بچه و با قطارهای خودش بازی می کند و مشغول است و یادی هم نمی کند حالا گاهی، این اشکالی ندارد این مشکلی از نظر روحی و جسمی و عصبی برایش پیدا نمی شود اشکال ندارد. ولی اگر نه! جداً بخواهد به دنبال مادر باشد این مادر جایز نیست که به مکه برود و باید صبر کند تا این که این بزرگ بشود، حتی اگر سن او به ده سال هم برسد. ولی برای یک همچنین تعلق عرض کردم بچه ها مختلف هستند و این مسئله باید لحاظ بشود.

درباره پوشش والدین در برابر فرزندان؟

پوشش والدین در برابر فرزندان، همه توضیحات داده شده، باید پوشش به نحوی باشد که یاد و خاطره این مسائل در ذهن او نماند و در این مسئله باز بچه ها متفاوتند. اتفاقاً در این مقاله ای که اخیراً رفقا از بنده خواسته بودند راجع به مجالس، مجالس اعیاد، مجالس جشن، عروسی، مجلس تولد، یا

مجالس ترحیم وامثال ذلک، بنده در آنجا راجع به کیفیت پوشش در مجالس عروسی و اینها تذکر دادم و در آنجا هم راجع به آوردن پسر به مجلس عروسی گفتم، که مرحوم آقا سه سال را در نظر داشتند و می گفتند سه سال دیرتر دیگر پسر بچه در مجلس عروسی نباید بیاید. خب معمولاً به این کیفیت هست، معمولاً بچه‌ها تا دو سه سال دیگر مثلاً اینها خیلی در حال و هوای حافظه نیستند بعد کم کم هشیاری خودشان را در این گونه مطالب به دست می آورند. ولی باز این مسئله به نظر بنده ملاک نیست، ملاک خود فرزند است، خود بچه است، در آنها تفاوت می کند و بنده اطلاع دارم و سراغ دارم افرادی که آنها می گفتند که ما حتی قبل از دو سالگی مجالسی که مادرمان ما را می برد کاملاً در ذهن و یادمان هست. خب اگر یک همچنین مادر وقتی متوجه این قضیه می شود این نباید هر جایی شرکت کند و بچه را ببرد و باید بداند که اینها خلاصه بعدها برایش خوب نیست.

محلی که نجس شده و نجاستش خشک شده چه حکمی دارد؟

آن محل متنجس است و نجس نیست؛ ولکن باید آن محل را آب کشید، آب کشیدنش لازم است و در آنجا خب نماز نمی شود خواند. یعنی اگر به اصطلاح چیز باشد باید خود آن محل آب کشیده باشد و حالا چه لباس باشد چه غیر لباس، ولی لباس دیگر نجس نیست، نجس آن چیزی است که آن ماده نجاست موجود باشد، ولی وقتی که موجود نیست آن محل می شود متنجس و باید آن را آب کشید ولی اگر دست تر یا پای تر به آن محل گذاشته بشود آن پا نجس نخواهد شد، چون متنجس، مُنَجَّس نیست.

ایشان هم راجع به پوشش مخدرات در جلسات غدیر و مهمانی‌ها نوشته‌اند که گاهی زننده است به نحوی که باعث مشغولیت ذهنی بنده می شود، با این توضیحات آیا شرکت در جلسات غدیر را بر بنده تجویز می کنید؟

البته شرکت در جلسات غدیر اجباری نیست، در هیچ جلسه‌ای اجباری نیست، چه جلسه غدیر چه جلسه اعیاد دیگر! هر کسی باید حال خودش را نگاه کند، افراد مختلف هستند و دارای سلیقه‌های مختلف هستند، یکی از قرمز خوشش می آید، یکی از سبز خوشش می آید، یکی هم از آبی خوشش می آید، حالا نمی گوید فرض کنید که این چرا آبی است، یکی از آبگوشت خوشش می آید و یکی از برنج نمی دانم چه.

راجع به حال شخص؛ اگر یک شخصی احساس بکند که وارد یک مجلسی می شود که مجلس برایش قبض می آورد خب شرکت نکند، هیچ دلیلی ندارد. ولی توصیه ما به افرادی که در مجلس شرکت

می‌کنند این است که موازین را رعایت کنند، موازین یعنی لباس، لباس منضبطی باشد، لباس وزینی باشد، لباس متینی باشد، بالاخره مجلسی است که مربوط به اهل بیت است و باید رعایت این مسائل بشود. در همین مقاله بنده راجع به این قضیه این مطلب را ذکر کردم، ولی تجویز و عدم تجویز بنده هیچ وقت، هیچ کسی را تشویق به شرکت در یک مجلس و عدم ترک یک جلسه‌ای نکردم.

هر شخصی نگاه بکند به حال خودش و به آن وضعیت خودش و ببیند اگر مجلس برای او مفید بود خب شرکت کند و انسان هیچ وقت از یک کار مفید روی گردان نمی‌شود و باید پیگیری کند و اگر نه! نگاه کرد که دید که فقط یک مجلس عادی است و تکراری است و حتی مُعَلّ است دلیلی بر شرکت نیست و دیگران هم نباید او را مورد عتاب و خطاب قرار بدهند که چرا نیامدی، دلش نخواسته بیاید سرش درد می‌کند، نمی‌خواهد بیاید یا اصلاً میل ندارد توجه کردید؟ کارت زدن و ساعت زدن و چیز کردن نداریم، این‌جا این حرف‌ها نیست، این‌جا که هیأت‌بازی نیست، این‌جا مجلس، مجلسی است برای ترقی، برای رشد، برای فهم، برای ارتقاء روح است.

مرحوم آقا در جلسات عصر جمعه می‌فرمودند: کسی که می‌آید در جلسه باید مستعد باشد بیاید، بعد از ظهر خوابش را کرده باشد، در روز جمعه مهمانی نرود، مهمان دعوت نکند، ببینید می‌گفتند در روز جمعه مهمان دعوت نکنید، چون مهمان می‌آید شروع می‌کند چرت و پرت گفتن، نمی‌دانم بنزین گران شد، نان ارزان شد، نمی‌دانم آب و هوا این‌طور شد و زلزله شد و آنجا صاعقه شد، همین حرف‌ها. آدم درست و حسابی که نمی‌آید، آن وقت آدم مجبور است که با او بنشیند و حرف بزند و اگر بنشیند به او برمی‌خورد، توجه می‌کنید! این باعث آشفتگی فکر می‌شود و بعد هم می‌گیرد می‌خواهد در همین حرف‌های ظهر و این ارتباط.

مجلس عصر جمعه مجلس ساعت زدن نیست، مجلس نشان دادن نیست که آدم به آقا بگوید که آقا بنده آمدم، ببینید نگاه کنید که بنده آمدم از آنجا آمدم، خب خیلی خوش آمدید. مجلس مجلس استفاده است، انسان باید آمادگی داشته باشد نفسش، روحش، بیاید و بگیرد و در طول این یک هفته ذخیره کند، اینها را باید از این‌گونه مجالس بگیرد. آقا می‌فرمودند: اگر حالتان مساعد نیست و خسته هستید نیایید! ایشان خودشان به دوستانشان می‌گفتند نیایید! امروز خسته هستند نیایند.

خود بنده در خیلی از مجالس عصر جمعه شرکت نمی‌کنم، نگاه به حال می‌کنم، نگاه به حال می‌کنم، خیلی کم اتفاق می‌افتد به خصوص حالا با توجه به وضعیت خودم یک قدری شرکتم کمتر هم شده اگر حال مساعد باشد می‌بینم کجاست می‌روم؛ اگر نه نمی‌روم. مجلس هم که دیگر قائل به

شخص نیست، مربوط به بنده نیست، افراد باید بنشینند. این مجالس هم همین طور، مجالس، مجالسی است که انسان باید بیاید و استفاده کند، از حال و هوای مجلس استفاده کند و آن احساس برایش باشد، اگر یک همچنین احساسی ندارد دلیلی هم برای شرکت نیست.

سؤال: چگونه قوه خیال را کنترل کنیم و از آن فارغ شویم؟ چشمم را که می‌بندم صور حیوانات، انسان‌های حیوان‌نما با صورت حیوان می‌بینم حتی در خیال، در مسجدالحرام و این تصاویر را، چگونه کم کنم، خیلی اذیت می‌کنند و چه کنم که صبر من در برابر رفتار دیگران بیشتر شود.

جواب: این مطالب یک شبه برای انسان حاصل نمی‌شود. این مسائل، این قوه تخیلات و این ذهنیات به خاطر مطالبی است که ما با آن در طول شبانه روز دست به گریبان هستیم و سر و کار داریم. مسئله ظاهری عبارت است از قدرت خیال به واسطه ارتباطی که انسان با افراد دارد و این ارتباط باعث می‌شود که قوه خیال آنها به انسان منتقل بشود، لذا با هر کسی انسان نمی‌تواند نشست و برخاست داشته باشد، با هر کسی نمی‌تواند صحبت کند، هر جایی نمی‌تواند برود و هر رفیقی را نمی‌تواند برای خودش دوست قرار بدهد، باید افرادی باشند که انسان را از جزئیات بیرون بیاورند نه اینکه به سمت جزئیات و به سمت کثرات بکشاند.

خواندن اخبار، دیدن فیلم و شنیدن مسائل و اخبار و این اموری که اطلاع و عدم اطلاعش برای انسان تفاوتی ندارد بلکه اطلاعش شاید حتی مضر باشد، اینها باعث می‌شود که قوه مخیله انسان تقویت بشود و زیاد بشود و همین طور به بعضی از خصوصیات نفسانی انسان باز می‌گردد که علاجه همان مراقبه است و کم‌کم خارج شدن از این فضای تخیلات، به هر مقدار که انسان از فضای تخیلات خارج بشود به همان مقدار این افکار کم کم برای او از بین می‌رود.

به دست آوردن دل پدر و مادر برای مرد تا چه حدی است، البته اگر این مطلب موجب تحمل رنج برای همسر و بچه‌ها گردد؟ مثلاً مادرشوهر می‌تواند انتظار داشته باشد که عروس به همه اقوام شوهر سر بزند یا با آنها به مسافرت برود و یا همه توقعاتی که قوم شوهر، خواهر شوهر دارند برای مرد تکلیف ایجاد کند؟

ظاهراً مثل اینکه انسان با یک همچنین توقعاتی تمام بیست و چهار ساعت خودش را بگذارد، امروز این در را بزند و فردا هم آن در را بزند. ببینید هر چیزی حدی دارد، هم توقع باید سر جایش باشد و هم عمل انسان؛ اینکه انسان یک توقع دارد از آن طرف باید توقع این را هم داشته باشد که بالاخره هر شخصی یک حساب و کتابی دارد. [البته] اگر مسائل براساس مسائل الهی باشد نه براساس

خیلی از مطالب وقتی که مطرح می‌شود می‌بینیم پای نفس در کار است، خودش دلش نمی‌خواهد با فلان شخص برخورد کند به حساب خدا و سلوک می‌گذارد. می‌گوید من وقتی که [آن شخص را] می‌بینم دلم می‌گیرد. خب شما از او بدت می‌آید، حالا خیلی هم آدم خوبی هست. اگر ما پای سلوک را بیرون نکشیم و نخواهیم در این جا یک نوع زرنگی دریاوریم و خلاصه احساس کنیم واقعاً این ارتباط برای انسان مضر است، خب انسان می‌تواند به حداقل اکتفا کند، لازم نیست که [انسان قطع رابطه بکند].

توقعات افراد هم باید توقعات به جایی باشد و تا آن مقداری که از عهده انسان برآید و موجب به هم ریختن حالش نشود و موجب پرتی حواسش نشود، اشکال ندارد انجام بدهد. و البته باید این مطلب را هم انسان در نظر بگیرد و بداند که حال افراد در این قضیه مختلف است، یعنی این مسئله دو طرفه هست؛ ما باید بدانیم که هر شخصی یک ظرفیت دارد، نباید توقع داشته باشیم که آن بیاید انجام بدهد و نه دیگران توقع داشته باشند که این شخص بیاید انجام بدهد و این در همه جا باید رعایت بشود، حتی در ارتباطات خانوادگی، حتی در ارتباطات خانوادگی. من دیدم بعضی از پدر و مادرها می‌گویند حتماً دخترها یا پسرها باید که [روزی] یک مرتبه بیایند منزل سر بزنند، یا اینکه هفته‌ای چند مرتبه بیایند، حالا او نمی‌تواند بیاید این چه اصراری هست که حتماً بلند شود بیاید در منزل برای شام یا نهار، یا اینکه من تنها هستم، خب تنها هستی که تنها هستی! بالاخره دختر زندگی دارد برای خودش، دختر هم برای خودش شوهر دارد، بچه دارد، برنامه دارد، این که به زور بخواهی آنها را بیاوری این جا چون دلم تنگ می‌شود ما یک همچین چیزهایی نداریم، این خلاف است، خلاف دستور است.

پدر و مادر باید متوجه این قضیه باشند، متوجه دخترشان باشند، متوجه عروسشان باید باشند، بالاخره عروس هم برای خود زندگی دارد، او که نمی‌تواند خود را فدای زندگی پدر شوهر و مادرشوهر کند، دختر که نمی‌تواند زندگی خودش را فدای زندگی پدر و مادر کند چون تنها هستند. خب تنها هستند که هستند، فلان رفیقش بیاورد در خانه سرش را گرم کند، دلیل نمی‌شود، صله رحم یک حدی دارد اگر از این حد تجاوز بکند برمی‌گردد و بعد اثر عکس دارد و مسائل دیگر به وجود می‌آید، ناراحتی‌های دیگر به وجود می‌آید، گرفتاری‌های دیگر به وجود می‌آید این از آن طرف.

از طرف دیگر هم دیده شده که پدر و مادر نیاز به استراحت دارند، دختر مثل صاعقه می‌ریزد سرشان، خودش و بچه‌هاش، برویم خانه پدر و مادر و عیب ندارد، بگذار بجای ساعت ده ساعت یک بخوابند. آقا غلط است! اصلاً حرام است، حرام است!! پدر به استراحت نیاز دارد، از بیرون برگشته به

خانه می خواهد بگیرد ساعت نه بخوابد. بریم خانه بابابزرگ نمی دانم ننه بزرگ و این حرفها، این الان

باید بخوابد، این الان باید استراحت کند، خب آقا جان بیا موقع غروب و برو.

مرحوم آقا به ما می فرمودند: موقع غروب بروید منزلتان، مگر ما جرأت می کردیم بمانیم؟ نیم ساعت آقا سید محسن دیر شده است، نیم ساعت می ماندیم دیر شده است! بیرون می کردند ما را بلند شوید بروید خانه تان، بلند شوید بروید سر زندگیتان. خود پدرمان هم زندگی دارد، برنامه دارد فلان دارد، ایشان آدمی نبوده که هر کسی بیاید و هر کسی برود و تا سه بعد از نصف شب [بماند] نمی گذارد، بیکار نبود مثل بقیه. حساب دارد، می خواهد نماز بخواند، می خواهد سه ساعت قبل از نماز صبح بلند شود، مثل ما که بیکار نبوده، همین طوری به هر کیفیتی گذرانیدیم و گذرانیدیم. توجه می کنید!

لذا حتماً باید پسرها و دخترها نسبت به این قضیه خیلی دقت داشته باشند، مراعات پدر و مادرشان را باید بکنند، قبل از غروب بیایند بیرون، دیگر خانه پدر و مادرشان نمانند، اگر بمانند و پدر یا مادر احساس کنند اینها الان در این جا [مزاحم هستند] الان می خواهیم بخوابیم و دوباره آمدند، همان موقع بداند تیر دررفته، تیر از کمان درآمده. نباید کار به این جا برسد، قبل از غروب، آقا خدا حافظ شما می رویم! یا تماس بگیرد ببیند می توانید امروز بیایید یا نه، انسان اگر دید مساعد است بیاید، با پدر و مادر هم نباید شوخی داشته باشند، باید جدی باشند، نباید ملاحظه کنند بالاخره اینها یک مسائلی است که، ملاحظه در جای خود، سهل گرفتن در جای خود، سفت گرفتن هم در جای خود، هر چیزی جای خودش را دارد.

در این دنیا برای ما این اوقات را گُتره قرار ندادند که حالا امشب ساعت ده نخوابی و لَش کن بگذار ساعت دو بعد از نصف شب بخوابیم، نه! غیر از مسائل جسمانی که به صحت و عافیت و سلامتی انسان برمی گردد مسائل روحانی که از انسان فوت می شود را چطوری جبران می کنیم، هر چیزی جای خود دارد، لذا بهترین قضیه این است که توقعات طرفین، توقعات صحیح باشد، درست باشد! نه آن از این توقع داشته باشد نه این از آن توقع داشته باشد، هر چیزی به جای خود تا اینکه این ارتباطات پایدار باشد و بدون مسئله باشد.

سؤال: مخدره ای در این جا فرمودند که من چند تا دوست دارم و اینها از غیر رفقا هستند و شوهر من می گوید که حتماً دوست باید از رفقا باشد و ایشان اصرار دارد بر [این مسئله، در صورتی که] ارتباط با آنها برای من ضرر ندارد، آنها غیبت نمی کنند، تهمت نمی زنند و مطالبشان مطالب چیزی است که چه اشکالی دارد که با اینها ارتباط داشته باشم؟

ببینید یک وقت مسئله، مسئله حقوق شوهر است خب ما در آن حیطه دخالت نمی کنیم، چون

شوهر خودش او حق دارد راجع به زن بگوید که با چه کسی ارتباط داشته باش و با چه کسی نداشته باش، این مسئله مربوط به شوهر و حقوق شوهر است، و اما به طور کلی در باب رفاقت، مطلب را بنده بارها گفتم که انسان باید رفیقی داشته باشد که بتواند برای او مفید باشد و او را حرکت بدهد و از عالم جزئیات بیرون بیاورد، از توهومات و تخیلات و تصورات بیرون بیاورد و فهم او را باز بکند و هیچ اشکالی ندارد که انسان حتی با غیر رفیق هم مرتبط باشد و استفاده کند، مگر ما این ارتباطاتمان فقط منحصر در رفاقت است. نه خیر!! ما با خیلی از افراد دیگر هم مرتبط هستیم با آنها مجلس داریم، بنده برای آنها کتاب می فرستم آنها نسبت به بنده اظهار محبت دارند، سؤالات مطرح می کنند بنده جواب می دهم درحالتی که این رفیق سلوکی هم نیست و خیلی از دیدن هم خوشبخت می شویم، آن بندگان خدا هم خیلی زیاد اظهار محبت می کنند، توجه می کنید؟

بله! اگر انسان احساس بکند که این ارتباط کم کم موجب می شود که دلش دارد تمایل پیدا می کند، این جا آن مسئله ای پیش می آید که انسان تمایل به شخصی که در راه نیست نمی تواند داشته باشد، یعنی قلب تمایل داشته باشد، دل تمایل داشته باشد، این کم کم باعث می شود که انسان آن به اصطلاح حال و هوایی که در آن فضا هست در آن حال و هوا تغییری پیدا بشود. اما صرف گفتن و شنیدن و مطلب و حتی منزل هم رفتن معاشرت داشتن، این چه اشکال دارد؟ مگر انسان با مادر خودش ارتباط ندارد؟ مگر با خواهر خودش ارتباط ندارد؟ مگر اینها همه سالک هستند؟ با برادر خودش، با فامیل شوهر، فامیل مادر، خب مرتبط است دیگر، خب ارتباط با اینها هم ایرادی ندارد در این حد و در این کیفیت، ولی عرض کردم اگر مسئله، مسئله حقوق شوهر، زوجیت و اینها هست آن یک بحث دیگر است که خب آن شوهر خودش میدانند.

سؤال: هل ان جنود الشيطان تقوم بافعالها عن طريق الوحي؟

جواب: بله! شیطان از طریق خود وحی هم می تواند کارهای خودش را انجام بدهد و در همان حیطه و در همان مسئله وحی بیاید دخالت کند، نه اینکه وحی را تغییر بدهد. مثلاً وحی که می خواهد بیاید برای یک شخص این وحی را در یک قالبی بیاورد که منظور او از آن قالب انجام بشود. مثلاً فرض بکنید که باید یک مطلب به گوش فلان شخص اعلان بشود، خب حالا چه کسی باید این را اعلان بکند، این دیگر به اختیار خود شخص است، شیطان می آید می گوید این مطلبی را که می خواهی به فلان جا اعلان بکنی بگو فلانی برود اعلان کند، چرا؟ چون آن فلانی با این اعلان خودش کم کم دارای یک وجهه می شود و دارای یک خصوصیت می شود و اتفاقاً این مسئله، خیلی مسئله مهمی است.

بنده در زمان مرحوم آقا یاد دارم که یک وقتی مرحوم آقا به بنده گفتند که یک قضیه‌ای را در فلان جلسه طهران برو بگو. من به یکی از دوستان در همان زمان آقا گفتم، آقا رفتی در طهران برو در فلان جلسه بگو که آقا این را فرمودند: این شخص رفت در آن جلسه و وقتی جلسه تمام شد گفت که فلانی گفته، یعنی بنده که آقا فرمودند: که رفقا یک همچین کاری را نکنند. اصلاً یادم نیست که مطلبی راجع به چه قضیه هست، وقتی که این حرف را زد مسئول آن جلسه به او گفته بود که شما چرا بی اجازه من آمدی و این مطلب را مطرح کردی؟ ایشان گفت که فلانی به من گفته که این حرف را بزنم، او گفت فلانی بگوید مسئول این جلسه من هستم و باید شما این را به من بگویید و من مطرح بکنم. او گفت که ببخشید بنده یک همچین مطالبی را هنوز درسش را نخواندم که بخواهم چیز کنم، ببینید این می‌شود شیطان.

مرحوم آقا تو را مسئول جلسه کردند بسیار خوب و گفتند این را بگو و این را نگو درست، این کار را بکن و این کار را نکن، جلسات را بیا ترتیب بده ببینید چقدر شیطان دقیق وارد می‌شود اما آیا به تو گفتند که هر چیزی که می‌آید از طریق تو باید اعلان بشود؟ این را گفتند؟ نگفتند! درست شد، یا حتی این را به تو گفتند ولی در یک مورد صلاح بر این می‌دانند که اصلاً مطلب به تو گفته نشود چه کاره هستی تو؟ تو چکاره‌ای؟ تو مسئول جلسه هستی آقا امروز جلسه در فلان جا، هفته دیگر در فلان جا تمام شد، خارج از این که دیگر برنامه‌ای بر عهده تو نگذاشتند، مسئله‌ای نگذاشتند.

این شیطان می‌آید به این مسئولیت رنگ و لعاب دادن، مسئول جلسه‌ای، حضور و غیاب باید بکنی، نمی‌دانم فلان. مسئول جلسه هستی برای این، دیگر مسئول نیستی که سر مردم را ببری تا اینکه فرض بکنید بخواهیکه در کارهای زندگیشان دخالت بکنی، در این حد که دیگر مطلبی نیست، آن وقت نیست می‌آید برای خودش یک موقعیتی و جایگاهی قرار می‌دهد تا ببیند یک مسئله‌ای پیش آمد با این موقعیتی که برای خودش را درست کرده خیلی نمی‌خواند... این چیست؟ من حرف‌های آقا را به رفقا اعلان کنم، من بگویم حرف‌ها و اعلان کنم. این یکی از خطراتی است که همه ما باید مواظب این قضیه باشیم، این خطر بسیار خطر مهمی است، مربوط به الان هم نیست در زمان مرحوم آقا هم بوده، قبلش هم بوده، حتی در زمان خود پیغمبر، حتی در زمان خود پیغمبر هم این مطالب بود.

آقا مسئول جلسه‌ات کردم خیلی خوب، این مطالب را بگو بسیار خوب، این مسئولیت را داشته باش بسیار خوب، حالا این حرف را می‌خواهم توسط یکی دیگر برسانم به تو چه مربوط است! به تو چه ربطی دارد! این حرف باید توسط او برسد، برسد! این حرف اصلاً به گوش تو نباید برسد، نرسد!

به گوش تو نباید برسد همانجا زده بشود. گفته نه شما باید حرفی را که ... می‌بینید این چیست؟ این شیطان است. شیطان می‌آید به خود این قضیه کاری ندارد که این حرف زده بشود، نمی‌آید بگوید که این حرف زده نشود نه! اما می‌گوید این حرف در این قالب باید زده شود، این که در این قالب است کار شیطان است. این جنبه نحوه دخالت شیطان در وحی است، که نسبت به خود وحی و نفس وحی کاری ندارد، در شکل‌گیری وحی در خارج، شیطان می‌آید و دخالت می‌کند و در آنجاست که خود پیغمبر و آن شخصی که به او وحی شده باید حواسش جمع باشد و متوجه باشد که مسئله به چه کیفیتی است.

همسر من تلفن در خانه نکشیدند ولی در اتاق خودشان خط تلفن و این چیزها کاملاً روبراه است، سه خط تلفن و موبایل و ... تمنا می‌کنم داد ما را از ایشان بستانید.

بسیار خب چشم حتماً، بله با چند تا پاسبان و پلیس انتظامی ان‌شاء‌الله ما داد شما را می‌ستانیم! عرض کنم، اینها مطالبی است که بالاخره هر کسی باید خود شخص متوجه باشد، اینها نیاز به گفتن ندارد.

مشکل اساسی دیگر هم کج خلقی بعضی از اوقات با همسر می‌باشد.

خب چرا؟ چرا انسان بد خلقی داشته باشد، همیشه بخندد، فرض کنید که به او دستور می‌دهند که آقا صبح تا شب بخند، اگر بگویند بخند، خب چی کار می‌کند؟ اخم که نمی‌کند، خب همیشه بخند، یک روز تصمیم بگیرد این را به عنوان یک مراقبه که امروز هر چه شوهرم به من گفت من بخندم، ببیند چه می‌شود قضیه، آن وقت نتیجه‌اش را بباید به ما بگوید که به چه نتایج مطلوبی مسئله رسیده.

این مسئله و مراقباتی که مرحوم آقا می‌فرمودند در ارتباطات و اینها همین است‌ها، حالا رفقا می‌خندند ولیکن، نه اینها همین است! اصلاً معنای مراقبه این است، شما فکر نکنید که مراقبه فقط قرآن خواندن است، نه آن نوار هم می‌تواند قرآن بخواند، یک ربات هم می‌تواند نماز شب بخواند، کوش کنید سر نیم ساعت به [اذان] یک دفعه می‌بینید ربات دارد بلند می‌شود سجده می‌کند، این نیست.

مراقبه این است که انسان کاری انجام بدهد برخلاف نفس، شیرینی خوردن مراقبه نیست، چلوکباب و شیشلیک خوردن مراقبه نیست، عرض کنم که حالا در بعضی از اوقات هم آن خودش می‌شود مراقبه، گاهی اوقات می‌شود که اصلاً انسان نمی‌خواهد، درست شد. انجام دادن کاری که موافق با حال و طبع است این مراقبه نیست، نسخه‌ای که پزشک می‌گوید در آن نسخه آمپول هم هست، به طور کلی نسخه برای وقتی است که انسان مریض است، وقتی که سالم است که نسخه نمی‌خواهد

خودش سالم است نیاز ندارد، نسخه را دکتر می دهد برای وقتی که انسان مریض است می گوید این کار را انجام

بده، می گوید نه نمی توانم، می توانی یا نمی توانی .

ما یک وقتی در لبنان بودیم با یکی از دوستان می خواستیم برویم کنار رودخانه برای تفریح، بعد یک شخصی در آنجا بود از اقوام و این بی حجاب بود، بی حجاب بود و این شخص می خواست با ما بیاید، من به این شخص گفتم توسط اهل بیت مان اگر این بیاید من نمی آیم، من با بی حجاب نمی آیم. بعد او رفت به او گفت که فلانی می گوید، او گفته بود که من اصلاً نمی توانم روسری سرم کنم، اصلاً حالم چیز نیست، گفتم برو به او بگو که اگر دکتر می گفت که روسری سرت نکنی موهایت همه می ریزد، تاس می شوی؛ باز هم روسری سرت می کردی یا نه؟ یعنی چه نمی توانم؟ این حرف ها چیست نمی توانم. اتفاقاً روسری سرش کرد و شلوار هم پوشید و چیزهای دیگر، نه سردرد گرفت، نه آسمان به زمین آمد، نه نمی دانم شق و چیز شد و آمد. نمی خواهیم خب بله یک وقتی طرف در اروپا و فلان و این حرف ها به همین کیفیت رفته می گوید حالا سخته است، خب سخته است سخته باشد، سخته باشد که ایراد ندارد، مگر همیشه قرار است که انسان همان چیزی که دلش می خواهد را انجام بدهد، همان چیزی که دلش می خواهد که هنر نیست. من آنچه که دلم می خواهد انجام می دهم خیلی هنر کردم، این که هنر نیست! هنر آن است که انسان برخلاف نفس انجام بدهد.

دستوراتی که بزرگان می دادند، مطالبی که می گفتند بسیاری از آنها برخلاف نفس است. به طرف می گویند که بلند شو بین خودت و بین آن شخص که کدورت است و قهر است و نفاق است برو از دلش در بیاور. طرف بلند می شد می رفت آنجا خیابان ری طهران، با ماشینش می رفت در گاراژ او و این طوری می گفت: من می خواستم بروم بازار هر چه گشتم جا پارک پیدا نکردم آمدم در گاراژ تو ماشینم را بگذارم و بروم، این جوری پدرمان به تو گفته بود؟ او گفته بلند شو برو بین خودتان رفع نقار بکن، تو می گویی من می خواستم این جا بگردم جا پیدا نکردم بعد هم بلند می شود می رفت و می گفت که من رفتم دیگر، رفتم دیگر. او هم یک نگاهش می کند خب این چه رفتنی است، نمی رفتی که بهتر بود، نمی رفتی، این جوری که بدتر کردی. این عجب حیوانی است آمده این جا می گوید که من در خیابان پارک پیدا نکردم آمدم ماشین را در گاراژ تو بگذارم، خب نمی کردی و نمی آمدی.

این در رفتن است، وقتی استادت به تو می گوید برو پیش شخص رفع نقار بکن، بگو آمدم پیش تو هیچ کاری هم نداشتم فقط از خانه راه افتادم یک جعبه شیرینی هم می خری آمدم پیش تو گذشته ها گذشته، صلوات بفرستیم، می خواهیم آینده مان ...، آن وقت این می شود چه؟ اطاعت! این هم سخته است بله، چون انسان بالاخره یک عمری در یک مسیری رفته و یک چیزهایی در خودش ذخیره

کرده، مشکل است، در آوردن مشکل است، درست؟ کار را چه کسی کرد؟ کار را آن ولی خدا کرد که با هزار تا تهمت و با هزار تا فحش و با هزار تا بد و بیراهی که از فامیلش شنید چهار مرتبه رفت خانه آن فامیل و آن فامیل دو بار در منزل بود و از پشت آیفون دید و در را باز نکرد، کار را او کرد! خب دفعه اول باز نمی کند، به جای اینکه به ایشان بر بخورد، به جای این ناراحت شود، دفعه دوم می رود، دفعه دوم باز نکرد، بالاخره دفعه پنجم در را باز کردند رفتند خانه. می دانید چه گفت: رو کرد به زنش گفت: آقا دایی ما را دیگر از رو برد؟ مگر هر کسی به همین راحتی ولی خدا می شود بله؟ ما بودیم چه کار می کردیم؟ خیلی زور می زدیم یک دفعه می رفتیم آقا اصلاً برو پی کارت، من بلند شوم بروم او باید بلند شود بیاید، هزار تا فلان کرده تازه بنده بلند شوم بروم در خانه اش زنگ بزنم، بلند شوم بروم در خانه زنگ بزنم.

ولی آن کسی که از نفس گذشته، می گوید دفعه دوم باز نکرد دفعه سوم می روم، دفعه سوم باز نکرد دفعه چهارم می روم؛ بالاخره دفعه پنجم می گوید آقا دایی ما را از رو برد و بعد منجر به چه مسائلی و این حرف ها می شود. این کار اولیاست، خیلی خب هر مقدار همت داری بسم الله این است، روش اینها این است، یک دفعه همت داری برو یک دفعه، نگو نمی روم! همت داری دو دفعه برو دو دفعه، همت داری سه دفعه برو سه دفعه، همت داری سی دفعه برو سی دفعه، همت داری سی دفعه برو، جای دوری نمی رود، هر دفعه بروی یک عالم را رد کردی، یک دفعه بروی یک عالم رد شد، دو دفعه بروی دو تا عالم را رد کردی، یک دفعه رفتن خانه هم چنین شخصی و راه ندادن، از من تضمین روز قیامت بیاید جلویم را بگیرید از صد سال نماز شب خواندن بالاتر است، صد سال، یک دفعه رفتن و راه بدهند نه مسئله ای نیست خوب است، این هم خیلی کار است، اما بروی و راه ندهند و دوباره بخواهی بروی، از صد سال نماز شب خواندن بالاتر است، این مسئله مهم است. راه باز است، همان طوری که گفتم راه باز است، همت چقدر برای انسان پیدا می شود.

خیال می کنم رفقا خسته شدند دیگر ما را معذور بدانند از اینکه این مقدار هم که در خدمت شان بودیم از توصیه دوستان سرپیچی کردیم ولی خب حلاوت مصاحبت با رفقا و اصدقاء و اینکه مدتی بود که خدمتشان نرسیده بودیم دیگر زمان را بر ما سریع سپری نمود و ما متوجه گذشت زمان نشدیم. ان شاء الله امیدواریم که خداوند ما را به مبانی بزرگان آگاه کند و به عمل به آن مبانی موفق گرداند، ببینید من برای شما مثال زنده می آورم این نیست که فقط بیاییم بگوییم، شما یک علامه طهرانی می شنوید، یک آقای سید محمد حسین طهرانی، آیت الله طهرانی می شنوید، یک شخص عارف

می شنوید. اما شخص عارف پای پلوی زعفرانی و دیس حلوا عارف نشد، ما از پدرمان اینها را می دیدیم،
این مسائل را

می دیدیم، وقتی این طور است خب بله! نتیجه اش هم این است، به قول خودشان می فرمودند:
همیشه هر چه پول بدهی به همان مقدار آتش می ستانی، همیشه ایشان ورد زبانشان بود، هر چی پول
بدهی آتش می ستانی به هر مقدار. خب این مسائل اینها را هم دارد و إن شاء الله امیدواریم که خداوند
همت و اراده و عمل به این مبانی را قسمت همه ما بگرداند و ما را در صراط آنها مستقیم و پایدار بدارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ